



پیغام عشق

قسمت دویست و بیست و دوم





مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۵۳

از خانه به باغ راه داریم

همسایه سرو و یاسمینیم

ما از خانه ذهن با فضاگشایی و تسلیم و رضا به باغ یکتایی راه داریم و همسایه زندگی که از رگ گردن به ما نزدیکتر است هستیم و ما با صبر و فضاگشایی در برابر اتفاقات قرین زندگی شده و به بی‌نهایت و ابدیت او زنده می‌شویم و درون و بیرون ما زیبا می‌گردد.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۵۳

هر روز به باغ اندر آییم

گل‌های شکفته صد ببینیم

هر روز با مرکز عدم و فضاگشایی این عدم را نگه می‌داریم و به کمک زندگی هر روز برای ما پیغام می‌آید و ما این برکات زندگی را می‌بینیم و درک می‌کنیم و هر چه بیشتر این فضا را باز کنیم بیشتر پیغام می‌آید و درون ما بازتر می‌شود و به زندگی ارتعاش پیدا می‌کنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۵۳

وز بهر نثار عاشقان را

دامن دامن ز گل بچینیم

همین که فضا را باز می‌کنیم و این فضاگشایی پی در پی است، پیغام‌های معنوی به دل ما می‌رسد و از بوستان فضای یکتایی دامن دامن گل می‌چینیم و نثار عاشقان، انسانها می‌کنیم یعنی ارتعاش زندگی، عشق، آرامش، و هزاران برکت را به صورت‌های مختلف در جهان پخش می‌کنیم.



مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۵۳

از باغ هر آنچه جمع کردیم

در پیش نهیم و برگزینیم

از این فضای یکتایی پیغام های زیبا را جمع می کنیم و در پیش روی خود می نهیم و بهترین آنها را انتخاب کرده و به مردم ارائه می کنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۵۳

از ما دل خویش درمزدید

ما دزد نه ایم، ما امینیم

ای انسان های فضاگشا پیغام تان را از یکدیگر دریغ نکنید و دل تان را باز کنید و خودتان را بیان کنید و پیغام جناب مولانا و انسانهایی که پیغام می آورند را پخش کنیم و با مرکز عدم و فضا گشائی دزد نیستیم و سرّ دیگران را فاش نمی کنیم و امانت داریم.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۵۳

اینک دم ما نسیم آن گل

ما گلبن گلشن یقینیم

اینک در اثر فضا گشائی های پی در پی از نسیم خدا برخوردار می شویم و ما درخت گل فضای یکتایی و بوستان یقین هستیم و دم زنده کننده او را پخش می کنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۵۳



عالم پر شد نسیم آن گل

یعنی که بیا که ما چنینیم

عالم، همه جهان پر شد از عشق همه انسان‌های زنده شده به بی‌نهایت خدا و نسیم جانبخش زندگی و این بوی زندگی با زبان بی‌زبانی می‌گوید بیا بین که ما انسان‌ها چنینیم، که با مرکز عدم و تسلیم و فضاگشایی به خدا زنده شده و این عشق خدائی به همه کائنات پخش شد.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۵۳

بومان ببرد، چو بوی بردیم

مه مان کند آر چه ما کهینیم

ما بو بردیم حتی در من ذهنی به زندگی ارتعاش پیدا کردیم و با فضاگشائی و تسلیم این حس آرامش و شادی که زیر فکرهایمان بود به کمک زندگی خودش را نمایان کرد و با فضاگشایی این بوی گل بیشتر می‌شود چون دیگر خشمگین نیستیم و قدرت فکر و عمل خردمندانه پیدا می‌کنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۵۳

هر چند کمین غلام عشقیم

چون عشق نشسته در کمینیم

درست است که در ذهن هیچ اراده و عقلی نداریم و با فضاگشایی مرکز خود را عدم کرده و در اختیار زندگی قرار داده ایم و در مقاومت و قضاوت صفر، عقل من ذهنی را کنار گذاشته ایم ما به طور پنهانی به عشق و بی‌نهایت خدا زنده هستیم و او از طریق ما فکر و عمل می‌کند.

با سپاس فراوان از استاد گرامی و دست اندر کاران گنج حضور - ناشناس از اصفهان



خلاصه ی شرح چند بیت از برنامه ی ۸۴۶ گنج حضور

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴

ناز کردن خوش تر آید از شکر

لیک کم خایش که دارد صد خطر

ناز کردن حالت بی نیازی از زندگی برای من ذهنی از شکر هم شیرین تر است اما این ناز را کنار بگذار چرا که خطرات زیادی دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۵

ایمن آبادست آن راه نیاز

ترک نازش گیر و با آن ره بساز

راه نیاز، مرکز عدم، جای ایمنی و آسایش است. پس با عدم کردن مرکز ترک نازیدن و بی نیازی نسبت به زندگی کن و با درد هشیارانه و صبر در راه نیاز حرکت کن و با آن بساز.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۷۴

بر مکن پر را و دل بر کن از او

زآنکه شرط این جهاد آمد عدو

ای طاووس ای انسان، پر و بالت را نکن یعنی میل را نکش و نگو این میل بد است و باید کشته شود بلکه دلت را بر کن چرا که شرط این جهاد یا جنگ مقدس، فضا گشایی و تسلیم و صبر و پرهیز، این است که دشمن و چالش وجود داشته باشد. به عبارتی شرط جنگ با نفس این است که نفس وجود داشته باشد اگر نفس بمیرد چالش وجود ندارد.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۷۶

صبر نبود چون نباشد، میل تو

خصم چون نبود، چه حاجت خیل تو

اگر میل تو نباشد و با چیزها همانیده نشوی موقع جدا شدن از آن، صبر معنی ندارد. اگر دشمن نباشد در این صورت به لشکر چه نیازی است؟ ما نباید خواستن و میل را بکشیم بلکه باید زیر نظر فضای گشوده شده صبر و پرهیز باشیم. این موضوع لطیف و ظریفی است که باید به آن توجه کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۷۷

هین مکن خود را خصی، رهبان مشو

زآنکه عفت هست شهوت را گرو

خودت را اخته نکن و رهبان مشو یعنی گوشه گیر و از مردم بریده نشو چرا که اگر قرار باشد عفت داشته باشی شهوت هم باید باشد. عفت و پاکدامنی و از همانیدگی ها رها شدن مستلزم داشتن شهوت است، عفت بدون شهوت معنی ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۸۲

پس گُلوا از بهر دام شهوت است

بعد از آن لا تُسرفوا آن عفت است

پس آیهی «گُلوا» بخورید، برای این است که شهوت در شما بیدار شود و بعد از آن آیهی «لا تُسرفوا» اسراف نکنید، به منظور پرهیز و عفت است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۵۲



کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ جُزْ وَجْهٍ اَوْ

چون نه ای در وجه او، هستی مجو

همه ی چیزها آفل هستند و از بین خواهند رفت غیر از جنس خدا وقتی در وجه او نیستی، یعنی وقتی مرکزت عدم نیست هستی را جستجو نکن، نگو من هستم. ما حق داریم وقتی مرکزمان عدم است آن هستی داری و بودن را گسترش دهیم. وقتی مرکز ما جسم است نباید حس وجود کنیم.

سمیرا ۳۱ ساله از تایباد



سلام و عرض ادب و احترام خدمت استاد عزیز و گرامی و تمامی دوستان گنج حضوری

با دیدن برنامه گنج حضور می‌توانیم ضمن استعانت از اشعار مولانای جان، راه درست زندگی را بیاموزیم راهی که به دلیل نداشتن پدر و مادر عشقی نتوانسته بودیم از کسی یاد بگیریم همچنین با دیدن این برنامه دیگر نیازی به روانشناس، گفتار درمان، رفتار شناس و ... نداریم چون با زنده شدن به حضور می‌توانیم از طریق خرد کل و دستیابی به مرکز عدم، راه صحیح و درست زندگی را بیابیم. من به شخصه یادگرفتم که خداوند همیشه با من بوده و هست. فهمیدم که در درون خودم گنجی دارم که تاکنون از وجودش بی‌خبر بودم.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۱۵

تشنه‌یی بر لبِ جو بین که چه در خواب شد دست

بر سرِ گنج، گدا بین که چه پُر تاب شد دست

هر چقدر که خداوند را شکر کنم کم است. زبانم قاصر است از تشکر کردن از استاد عزیزم که راه درست زندگی را جلوی پای ما گذاشته است و فداکارانه چراغ راه زندگی ما شده است. می‌خواهم برای تشکر از استاد عزیزم چند بیت شعر از عطار بیان کنم:

عطار، منطق‌الطیر

پیر باید راه را تنها مرو

از سر عمیا در این دریا مرو

پیر ما لابد راه آمد تو را

در همه کاری پناه آمد تو را

چون تو هرگز راه نشناسی ز چاه



بی عصاکش کی توانی برد راه؟

نه تو را چشمست و نه ره کوه است
پیر در راهت قلاوز ره است

هر که شد در ظل صاحب دولتی
نبودش در راه هرگز خجلتی

هر که او در دولتی پیوسته شد
خار در دستش همه گل دسته شد

در این پیام سعی می کنم خلاصه ای از ویژگیهای من ذهنی را که در برنامه های گنج حضور توسط استاد گرانقدر و عزیزم و با استفاده از اشکال مختلف هندسی و طبق اشعار مولانای جان، در این مدت در خودم شناسایی کردم برایتان بگویم. تا بتوانید انشالله با گذاشتن نورافکن روی خودتان من های ذهنی و همانیدگی های تان را شناسایی کرده و بیندازید. ما با دیدن برحسب همانیدگی ها منظور اصلی مان از آمدن به جهان را از دست می دهیم اگر حواسمان روی خودمان باشد دید خدا را می گیریم و این کار در جهت تبدیل شدن ما از هوشیاری جسمی به هوشیاری حضور تنها با فضا گشایی امکان پذیر است پس من ذهنی فضا گشایی نمی شناسد:

مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

حکم حق گسترده بهر ما بساط

که بگوئید از طریق انبساط

من ذهنی هیچگاه ساکت نیست و همیشه دائم از فکری به فکر دیگر میپرد:



مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۵

صبر و خاموشی جذوب رحمت است

وین نشان جستن نشان علت است

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۶

انصتوا بپذیر تا بر جان تو

آید از جانان جزای انصتوا

من ذهنی خسیس و حسود است و همه چیز را برای خودش می‌خواهد و از پیشرفت دیگران ناراحت میشود و این حسادت

از مقایسه خودش با دیگران به وجود می‌آید چون من ذهنی کمیاب اندیش است و فراوانی را نمیشناسد:

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۷۳

تو ز کرّمنای بنی آدم شهی

هم به خشکی هم به دریا پا نهی

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۲

نه تو اعطیناک کوثر خوانده ای

پس چرا خشکی و تشنه مانده ای؟

من ذهنی ترسو است:

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

ای زغم مرده که دست از نان تهی است

چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟

من ذهنی همیشه در گذشته و آینده زندگی می کند نگران است اضطراب و استرس شدید دارد و همیشه احساس تنهایی و دلمردگی دارد و غمگین است:

مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۳۶

چونکه غم آمد تو استغفار کن

غم به امر خالق آمد کار کن

من ذهنی نا امید است:

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۷

ترس و نومیدیت دان آواز غول

می کشد گوش تو تا قعر سفول

من ذهنی زندگی اش کیفیت ندارد و با من های ذهنی دیگر قرین میشود:

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۴

حق ذات پاک الله الصمد

که بود به مار بد از یار بد

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۵

مار بد جانی ستاند از سلیم

یار بد آرد سوی نار مقیم



مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۶

چون بسی ابلیس آدم روی هست

پس به هر دستی نشاید داد دست

من ذهنی سجده و نزدیکی به خدا را نمی شناسد:

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۹

سجده آمد کندن خشت لذب

موجب قربی که واسجد واقترب

من ذهنی شدیداً مقاومت و قضاوت دارد و با اتفاق این لحظه در ستیزه است:

مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۹

گر قضا صد بار قصد جان کند

هم قضا جانت دهد درمان کند

مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۸

گر قضا پوشد سیه همچون شبت

هم قضا دستت بگیرد عاقبت

پس تو ای انسان و ای اشرف مخلوقات، قدر و ارزش گوهر درونی خودت را بدان چونکه مولانا می فرماید:

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۵۲

قیمت هر کاله میدانی که چیست



قیمت خود را ندانی احمقی است

پس تا می‌توانی برای دیدن ذات پاک خود تلاش کن و روی خودت کار کن و قانون جبران مادی و معنوی را کامل اجرا کن پس:

حافظ، غزل ۴۳۵

عاشق شو ار نه روزی کار جهان سرآید

ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی

من ذهنی پندار کمال دارد و همیشه خود را برتر و والاتر از دیگران می‌داند:

مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

علتی بتر ز پندار کمال

نیست اندر جان تو ای ذودلال

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۶

ای بسا سرمست نار و نارجو

خویشتن را نور مطلق داند او

مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۶

علت ابلیس انا خیری بدست

وین مرض در نفس هر مخلوق هست



من ذهنی عقل جزوی دارد و با خرد کل بیگانه است پس همیشه دچار اتفاقات ناگوار می‌شود و اینهم بدلیل انقباض من
ذهنی است:

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵

عقل جزوی گاه چیره گه نگون

عقل کلی ایمن از ریب المنون

من ذهنی ناشکر است و شکر را نمی‌شناسد و هیچ وقت شکر باره نیست:

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۹۵

شکر نعمت خوش تر از نعمت بود

شکر باره کی سوی نعمت رود؟

من ذهنی مدام در پی اصلاح و کنترل و نصیحت دیگران است و همیشه می‌خواهد دیگران را پند دهد و هدایتشان کند:

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

تا کنی مر غیر را حبس و سنی

خویش را بدخو و خالی میکنی

من ذهنی با مفاهیم قضا، کن فکان، دم خدایی، جف القلم، قانون مزرعه، تعهد و هماهنگی، تکرار و مداومت بیگانه است
زیرا تنها با رعایت و شناخت این مفاهیم مهم است که ما پایبندی خود را به الست اثبات می‌کنیم.

دیوان شمس، غزل ۱۳۴۴

دم او جان دهد رو ز نفخت پذیر



کار او کن فیکون است نه موقوف علل

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۵۱

معنی جف القلم کی این بود

که جفاها با وفا یکسان بود

من ذهنی عاشق غیبت، بدگویی، عیب جویی و عیب گویی از دیگران است.

نظامی، مخزن الاسرار

عیب کسان منگر و احسان خویش

دیده فرو بر به گریبان خویش

پس ما باید در جهت آگاهی خود، هرچه سریع تر گام برداریم که تا دیر نشده از خواب من ذهنی هرچه زودتر بیدار شویم و بیدار بمانیم و این بیداری را در فرزندان و نسل های آینده خود نیز گسترش داده تا زمین جای بهتری برای زندگی شود و دیگر هیچ جنگ و ستیزه ای توسط من های ذهنی رخ ندهد و نوع بشر بتواند در صلح و صفا و صمیمیت خدایی زندگی کند و این است معنای واقعی آشتی با زندگی. وقتی که نوع بشر با قدرت اختیاری که در دست دارد انتخاب کند که از جنس من ذهنی نیست و از جنس عدم یا هوشیاری حضور است:

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۰

ما بدانستیم ما این تن نه ایم

از ورای تن، به یزدان میزییم

دوستدار شما و دوستان و استاد ارجمندم. مرضیه هستم از اصفهان



جناب آقای شهبازی عزیز،

من از شما بسیار ممنون و سپاسگزارم که گنج مولانا را با تائی، پشتکار و صرف هزینه عمر و مال به ما شناسانید و منظور از زندگی را به ما فهمانید. صورت مسئله را مولانا در هر غزل و داستانی بصورت رمز و راز و بسیار زیبا برای ما مطرح میکند و شما هم با زبانی بسیار شیرین برای ما رمز و راز های او را باز می کنید، و رمز این است:

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۱۱

که تو آن هوشی و باقی هوش پوش

خویشتن را گم مکن یاوه مکوش

فیزیک جدید می گوید بیش از ۹۹،۹۹۹۹ درصد بدن ما خلأ است و فضای خالی است. یعنی زندگی به این صورت تمام وجود ما را احاطه کرده است. و برای تمام باشندگان نیز همین طور است.

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۹۱

خود همو بود اولین و آخرین

شرک جز از دیده احول مبین

یا در غزل ۹۴۰ می فرماید:

مثال جان بزرگی نهان به جسم جهان

مثال احمد مرسل میان گبر و جهود

پس همه چیز اوست، و اصلاً غیر از او چیز دیگری نیست. اما تفاوت ما به عنوان آخرین موجود و پسین شمار چیست؟ اینکه ما می توانیم در این جسم آگاهانه به او زنده شویم و منشأ پخش برکات او گردیم. یعنی خدا می خواهد در انسان به خودش زنده شود.



در غزل ۲۱۷ می‌فرماید:

شد اسم مظهرِ معنی کاردتْ أَنْ أُعْرِفَ

وز اسم یافت فراغت بصیرتِ عَرَفَا

پس ما که اسماان انسان است معنی ما محل ظهور این حدیث است، که اراده کردم تا در انسان خودم را بشناسم، که این همان مفهوم حدیث کنز است.

مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۹

کنت کنزا گفت مخفیا شنو

جوهر خود گم مکن اظهار شو

ولی عرفا به این آگاهی دست یافته اند و به معنی زنده شده اند. مولانا استادانه و موشکافانه مشکلات راه رامطرح کرده اند. و یکی از مشکلات مهمی که تقریباً در اکثر موارد آن را باز می‌کند همانیدگی های باوری است، وی قاطعانه می‌فرماید: که وقتی با مرکز همانیده ستایش می‌کنی داری بت می‌پرستی، و دچار دویی شده ای، خدا را موجودی قاهر و ترسناک تصور می‌کنی و خود را بنده ای عاصی و گناهکار و حقیر. و این یکی از مهمترین مشکلات و عقبه‌هایی است که می‌تواند سد راه ما باشد. پس اگر باورها را نگه داریم و قرآن یا کتاب مولوی را با محوریت آنها تأویل کنیم موفق نخواهیم شد.

دیوان شمس، غزل ۱۸۷۰

بر دانش و حال خود تاویل کنی قرآن

وآن‌گاه هم از قرآن در خلق زنی سندان



و اخیراً شمای عزیز هم با طرح مثلث جذب، عنایت و ستایش با استفاده صادقانه و دقیق از فرمایشات مولانا این مسئله را بسیار عالی برای ما باز کردین که وقتی ستایش یا عبادت یا نیایش ما درست است که مرکز ما عدم باشد.

دیوان شمس، غزل ۹۴۰

ستایشت به حقیقت ستایش خویش است

که آفتاب ستا چشم خویش را بستود

والسلام آقای شهبازی عزیز

قاسمی هستم از بوکان



سلام بر آقای شهبازی عزیز و دوستان که در این مسیر در کنار هم هستیم، که ان شاءالله یک فضای از عشق الهی که در درون خودمان با فضاگشایی و تعلیمات مولانای جان ایجاد بکنیم و به بیرون از خودمان انعکاس دهیم و در این مسیر باهم همراه باشیم و در جهت تبدیل شدن همه انسانها در هستی به عنوان آدم خدمت کنیم.

آقای شهبازی عزیز من با هر برنامه زندگی می کنم با آن برنامه می خندم و شادی می کنم گریه شوق می ریزم استغفار می کنم و درد هوشیارانه می کشم و شکرو صبر و پرهیزی می کنم. با هر برنامه انگار یک پله در فضاگشایی و تسلیم بالاتر می روم و با غزل زیبای ۱۷۰۵ و تمام ابیات مثنوی این برنامه، با همه آنها ارتباط برقرار کردم و انگار هر بیت چراغی بود که من ذهنیم را می دیدم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۰۵

چادر چو دید ز آدم، ابلیس کرد رد

آدم نداش کرد تو ردی، نه ما ردیم

این غزل مثل یک تابلو زیبا که فلسفه آمدن ما را از ابتدا تا انتها در این جسم فانی را بیان کرده و همه ابعاد تشکیل این جهان را به تفسیر کشیده، جنس آدم را توضیح داده که فقط فضاگشایی و عدم است و جنس ملائک فقط فضاگشایی است و جنس من ذهنی و ابلیس که در حقیقت بخشی از این رمز و راز آفرینش را که این بخش هم کامل کننده این داستان است را بیان می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۴۶ و ۳۳۵۵

خویش در آینه دید آن زشت مرد

رو بگردانید از آن و خشم کرد

آنچنان که کاتب وحی رسول



دید حکمت در خود و نور اصول

مولانای جان گفتند که آنچه که در دیگران می‌بینید در حقیقت بازتاب و انعکاس مرکز خود شما است و آنها آینه شما هستند. تعجب نکن، ناراحت نشو، قیاس نکن و هوا برت ندارد، من که گنج حضور گوش می‌دهم و اشعار مولانا را می‌خوانم و دوستانم هم مثل خودم هستند، اینها منم! بله تویی! فکر نکنی تو به حضور رسیدی و دیگه تمام شد، نه این انعکاس مولانای جان است انعکاس آدمهای است که به حضور زنده شدند و انعکاس آنها بر تو افتاده است تو هنوز ذهن داری، درسته روی خودت کار میکنی اما هنوز هم هویت شدگی داری پس تصور نکن که کارت تمام شده چون تا به این فکر بیفتی این نور از تو زایل می‌شود و دوباره مثل هاروت و ماروت در چاه ذهن می‌افتی پس مراقب باش.

قضاوت ممنوع، غیبت ممنوع، قیاس ممنوع در حقیقت اینها میوه‌های ممنوعه است که آدم در یک لحظه خورد و پشیمان شد و استعفار کرد و با صبر و شکر و پرهیز از آنها دوباره به آغوش خدا برگشت.

چقدر دیدن هم هویت شدگی‌هایم در دیگران و مسله‌سازی و دشمن‌سازی و مانع‌سازی ذهنم که ادعا داشت که اینها من نیستم و انگشت اشاره اش به دیگران بود با درد هوشیارانه هم برایم سخت و هم خوشایند بود و فهمیدم که باید خاموش باشم و ذهنم خیلی حرف می‌زند و فضا را باز نگه دارم. و در حالت مراقبه اشعار و اشکال زیبایی هندسی به کمک من می‌آمدند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۱۳۹۳

مرده بدم زنده شدم، گریه بدم خنده شدم

دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

هر روز که برنامه را گوش می‌دهم هر یکی از این اشکال برای من پررنگ تر می‌شود و توی مسیر چراغ راهم می‌شوند عاشق تمام اشکال هستم و واقعا دوستشان دارم. باهاشون می‌خندم، میرقصم. اشعار مولانا را می‌خوانم. شکر و استغفار میکنم. عاشق تکرار و مداومت هستم عاشق قانون جبران، مزرعه، صبر، شکر شدم، خلاصه عاشق و دیوانه. اما فقط



یک چیزی یاد گرفتم که من واقعاً هیچی نمیدانم و تا زمانی که در این جسم خاکی هستم باید طرحی از مولانای جان درست کنم که مسیر را به من نشان بدهد و هیچوقت به همدان سفر نکنم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۰۹

سجده آمد کندن خشت لُزب

موجبِ قربی که وَّاسْجُدْ واقْتَرِبْ

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۰۱

اول و آخر تویی ما در میان

هیچ هیچی که نیاید در بیان

حواسم باشد که مداوم باید در سجده و تقرب به خداوند باشم که به باغ و گلستان زندگی ورود کنم و سپاس از آیه های قرآن که آقای شهبازی در برنامه از آنها استفاده می کنند و تکرار آنها در حقیقت برای من احساس می کنم قرآن وجودم را بهتر باز می کند و تعصب از هر نوعی را از این منکر وجود بنده پاک میکند و یوسفم را کوچولو کوچولو از چاه هم هویت شدگی بالا می آورد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۴۹

حَمِیتِ دین را نشانی دیگرست

که از آن آتش، جهانی اخضرست

دین به قول آقای شهبازی جان، دیدار معشوق از طریق فضاگشایی است. نشانه آن عشق است نشانه آن تشعشع انرژی و خاصیت های وحدت بخش است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۸۶



ای دیدن تو دین من وی روی تو ایمان من

وقتی انعکاس درون خودم را در عزیزانم دیدم تعجب نکردم میدانستم که این یک مهمان هست اما گیج بودم تا با فضا گشایی زندگی به دادم رسید و گفت بپذیر تسلیم شو تا رها و جاری شوی، این کشت دوم خودته، اون پارک مصنوعی که ساختی خدا می‌خواهد کشت خودت را بردارد تا کشت اول بباد رو، از خودم پرسیدم انتخاب با تو است چیکار میکنی و من کشت اول را انتخاب کردم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۹

کِشْتِ اَوَّلِ کَامِل و بُگَزِیْدِه است

تَخِمِ ثَانِی فَاَسَد و پُوْسِیْدِه است

با سپاس

زهرا از تهران



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com